

به عبارت ديگران

گاندی و تحریم پارچه‌های انگلیسی و غیروطنی

در ۲۸ مارس ۱۹۲۲ به ۶ سال حبس محکوم شد و این محاکمه به علت مدافعات گاندی که در آن بیان داشته

است چگونگی و چرا از صورت یک همکار و غمخوار به صورت یک مبارز با امپراتوری انگلیس درآمد است، یکی از معروف‌ترین محاکمات تاریخی به شمار می‌رود.

در مدت این زندان، تمام هم‌گاندی صرف نخریسی و قرأت کتب مقدس «گیتا»، «قرآن» و «انجیل» شد و نیز در همین مدت زندان بود که کتاب بزرگ شرح حال خود را (تجارب من با حقیقت) به یکی از دوستانش املا کرد. در سال ۱۹۲۳ در زندان بیمار شد و در فوریه ۱۹۲۴ آزاد شد و بقیه مدت محکومیت خود را به گشت و سفر در هند گذراند و در راه توسعه تولید و مصرف پارچه‌های وطنی نهایت کوشش را کرد. تا جایی که استعمال پارچه‌های انگلیسی را در هند تقریباً به هیچ تنزل داد.

جلال آل احمد
 ارزیابی شتابزده
 انتشارات رواق
 صفحه ۲۱۹

جنس ایرانی یا جنس خارجی؟!

مرحوم دکتر شریعتی در موزه‌های غربی، سکه‌ها و صلیب‌های طلایی و زینتی جالبی را دیده بود که متعلق به قرون وسطای اروپا بوده، اما روی آنها کلمه «الله» و «بسم‌الله» نقش شده بوده!

ایشان می‌گفت در آن زمان، صنعتگران اروپایی با این کار می‌خواستند به خریداران خودشان بگویند: «جنس خارجی است! مال کشورهای پیشرفته است! مال بغداد و ری و نیشابور و قاهره و قرطبه است!». یعنی درست برعکس وضع فعلی که مثلاً بافندگان خومدان در ایران روی اجناس ایرانی، مارک خارجی و اروپایی و حروف الفبای لاتین را می‌نویسند تا به خریداران بگویند: «جنس، خارجی است! مال پاریس و لندن و مونیخ و واشنگتن است».

جلال رفیع
 در بهشت شداد
 انتشارات اطلاعات
 صفحه ۳۸۶

دموکراسی از نگاه گاندی

دموکراسی بهترین سیستم است. می‌گویند روزی از ماهاتما گاندی پرسیدند درباره تمدن غرب چه فکر می‌کند؟ گاندی جواب داد: «خوب است، باید بکوشید تا آن را به وجود آورید». درباره دموکراسی نیز می‌توان همین را گفت.

نوام چامسکی
 نگاهی انتقادی به سیاست آمریکا
 دنیس رابرت و ورنیکا زار کوپز
 خجسته کیهان
 نشر افق
 صفحه ۱۱۱

ساعت‌های آخر عمر صاحب جواهر

نقل است روزی از آیت‌الله محمدحسن نجفی، فقیه نامدار تشیع معروف به «صاحب جواهر» که مؤلف کتاب گرانسنگ «جواهرالکلام» است سؤال می‌کنند: اگر خداوند به شما اطلاع دهد که از عمر شما جز چند ساعت باقی نمانده، این ساعات پایانی عمر را صرف چه کار می‌کنید؟ ایشان در جواب می‌فرماید: این چند ساعت عمرم را صرف خدمت به خلق و گره‌گشایی از مردم می‌کنم و اگر دیدم نمی‌توانم برای کسی کاری انجام دهم می‌روم جلوی در خانه‌ام می‌نشینم تا شاید کسی به من مراجعه کند و بگوید: حاج آقا! بایرام استخرای بگیرید.

روزنامه کیهان
 ۱۸ تیرماه ۱۳۹۶
 صفحه ۸

ردالت روشنفکران...

عسل گفت: نگاه کن به بازی گنجشک‌ها روی برف، چه آسوده و بی‌خیال می‌خندند. گیلهمرد کوچک‌اندام، پاسخ داد: زمانی که کودک می‌خندد، باور دارد همه دنیا در حال خندیدن است و زمانی که یک انسان ناتوان را خستگی از پا درمی‌آورد، گمان می‌برد که خستگی، سراسر جهان را از پای درآورده است.

چرا ناامیدان، دوست دارند که ناامیدی‌شان را لجوجانه تبلیغ کنند؟

چرا سرخوردگان مایلند که سرخوردگی را یک اصل جهانی ازلی ابدی قلمداد کنند؟

چرا پوچ‌گرایان، خود را برای اثبات پوچ بودن جهانی که ما عاشقانه و شادمانه در آن می‌جنگیم، پاره‌پاره می‌کنند؟

آیا همین که روشنفکران بخواهند بیماری‌شان به تن و روح دیگران سرایت کند، دلیل بر ذالت بی‌حساب ایشان نیست؟

من هرگز نمی‌گویم در هیچ لحظه‌ای از این سفر دشوار، گرفتار ناامیدی نباید شد. من می‌گویم: به امید بازگردیم؛ قبل از آنکه ناامیدی، نابودمان کند.

نادر ابراهیمی
 یک عاشقانه آرام
 نشر روزبهان
 صفحه ۴۹

حضور همزمان ۴ فیلمساز ایرانی در جشن آکادمی ۲۰۲۶ چه معنایی می‌دهد و چه پرسش‌هایی را پیش می‌کشد

منافع ملی یا منفعت میلی؟



بباید؟ وقتی یک فیلم صراحتاً سیاسی و ساختارشکن است و به همین دلیل توسط مجامع غربی حمایت می‌شود، در صورت کسب موفقیت آن فیلم چطور می‌شود چنین قضیه‌ای را افتخاری برای سینمای ایران دانست. وقتی یک فیلمساز کاتادایی فیلمی با داستانی درباره یک شهروند ترک‌تبار کانادا می‌سازد و آن را به اسکار می‌فرستد، چرا باید این قضیه در حد مدال المپیک ورزشی برای بعضی عوامل رسانه‌ای یا سینمایی داخل مهم شود؟ سوالاتی از این دست بسیاریند و ممکن است پاسخ هر کدام‌شان پرسش‌های دیگری را پیش بکشد که ما را به عمق قضیه و مواجهه با مسائل بنیادین و تاریخی فرهنگ خودمان بکشاند. نمی‌توان به همه این پرسش‌ها یکجا جواب قاطع و تمام‌کننده داد اما می‌شود بعضی پدیده‌ها را پیش کشید و روی آنها ایستاد تا نقاط قرمز محو شده و نادیده انگاشته را دوباره به یاد بیاوریم و در مسیر عبور از این وضعیت گام برداریم. در ادامه تلاش‌هایی به همین جهت انجام شده است.

فیلم «آنچه تو را می‌کشد» به کارگردانی علی خاتمی، قرار است از طرف این کشور ارسال شود. البته این فیلم کاملاً کاتادایی است و شخصیت اصلی داستان آن اصالتی ترکیه‌ای دارد و هیچ ربطی به ایران در آن دیده نمی‌شود. امسال با حضور پر تعداد و کم‌سابقه‌ای از فیلمسازان ایرانی در مراسم اسکار روبه‌رو خواهیم بود؛ حضوری که در تمام موارد از مسیرهای متعارف شکل نگرفته و بعضی از این فیلمسازان را به مهاجران غیرقانونی یا همان قایق‌سواران معروف مسیر اروپا شبیه می‌کند. یک نکته مهم دیگر که سوای از حرکت این فیلمسازان است، به برخورد بعضی رسانه‌های داخلی با عوامل سینمای ایران با این موضوع مربوط می‌شود. ممکن است رفتار بعضی از این فیلمسازان را بشود در جهت منافع فردی خودشان ارزیابی کرد اما معلوم نیست چرا عده‌ای آن را همسو با منافع ملی در نظر می‌گیرند. آیا حضور فیلمسازان ایرانی تبار در اسکار به هر قیمتی، و تحت هر عنوانی که باشد، باید یک افتخار برای سینمای ایران به حساب

موفقیت برای ما به چه معناست؟

هر بار نام این فرد مطرح می‌شود، همه بلافاصله یاد اصالت ایرانی او می‌افتند؟ مگر این همه کارگردان آلمانی، بریتانیایی، اسپانیایی، هندی، ژاپنی و چینی در هالیوود فیلم نمی‌سازند؟ تا به حال چند نفر از مخاطبان ایرانی این فیلم‌ها، محصول آن فیلمساز را چیزی جز یک اثر آمریکایی دانسته‌اند و به تبار و اصالت کارگردانش توجه کرده‌اند که باقی مردم دنیا وقتی فیلم کاتادایی علی خاتمی را دیدند، به یاد بیاورند یا حتی بفهمند که او اصالتاً ایرانی است؟ از آن سو یک فیلمساز ایرانی در خود ایران با هنرپیشه‌های ایرانی، قصه‌ای درباره ایران را جلوی دوربین برده اما آن را به عنوان نماینده فرانسه به اسکار فرستاده است. گذشته از اینکه این فیلم نه تنها در نسبت با حاکمیت ایران، بلکه در مواجهه با مردم این کشور هم لحنی به‌شدت توهین‌آمیز دارد، حتی اگر چنین نبود آیا باز هم می‌شد هر نوع موفقیتی را که این

حضور همزمان ۴ فیلمساز ایرانی در مراسم اسکار ۲۰۲۶ و بازتاب رسانه‌ای این اتفاق در داخل ایران، جدا از کیفیت این فیلم‌ها و نوع حضورشان در این مراسم، سرجمع پای یک بحث قدیمی را شاید این بار جدی‌تر از همیشه به میان کشد؛ چه چیزی را باید برای سینمای ایران و به طور کل برای ایران افتخار به حساب آورد و چه چیزی گذشته از خوب یا بد بودنش، ربطی به ما ندارد؟ تا کی و کجا می‌شود هرگاه اسم یک ایرانی در یک رویداد غربی شنیده شد، آن را به مثابه افتخاری برای جامعه ایران در نظر گرفت و غرق در غرور شد؟ یک فیلمساز ایرانی در کانادا فیلمی ساخته که داستان آن هیچ ربطی به ایران ندارد. چرا این خبر باید برای ما مهم شود یا حتی عده‌ای فکر کنند افتخاری نصیب سینمای ایران شده؟ به فرض اینکه فیلم علی خاتمی در اسکار موفقیتی هم کسب کند، آیا قرار است ما تصور کنیم

حضور همزمان ۴ فیلمساز ایرانی در مراسم اسکار ۲۰۲۶ و بازتاب رسانه‌ای این اتفاق در داخل ایران، جدا از کیفیت این فیلم‌ها و نوع حضورشان در این مراسم، سرجمع پای یک بحث قدیمی را شاید این بار جدی‌تر از همیشه به میان کشد؛ چه چیزی را باید برای سینمای ایران و به طور کل برای ایران افتخار به حساب آورد و چه چیزی گذشته از خوب یا بد بودنش، ربطی به ما ندارد؟ تا کی و کجا می‌شود هرگاه اسم یک ایرانی در یک رویداد غربی شنیده شد، آن را به مثابه افتخاری برای جامعه ایران در نظر گرفت و غرق در غرور شد؟ یک فیلمساز ایرانی در کانادا فیلمی ساخته که داستان آن هیچ ربطی به ایران ندارد. چرا این خبر باید برای ما مهم شود یا حتی عده‌ای فکر کنند افتخاری نصیب سینمای ایران شده؟ به فرض اینکه فیلم علی خاتمی در اسکار موفقیتی هم کسب کند، آیا قرار است ما تصور کنیم

چرا اینقدر سخاوتمندانه از فیلمسازان ما حمایت می‌کنند؟

سینمای ایران است یا مایه سرافکندگی؟ آیا حضور مکرر، پناهی و دیگران به عنوان نمایندگان کشورهای غیر از ایران در مراسم اسکار، کمکی به سینمای ایران خواهد کرد؟ پیش از این رژیم صهیونیستی و بریتانیا هم با فیلم‌های فارسی‌زبانی که خارج از ایران ساخته شده بود، در اسکار شرکت کردند. اساساً برای کمتر کشوری در دنیا چنین اتفاقی می‌افتد و باید پرسید چرا ایران تا این اندازه برای آنها اهمیت پیدا می‌کند و حاضر به چنین سرمایه‌گذاری‌هایی ضد آن هستند و می‌پذیرند کوپن‌هایی تا این اندازه مهم را برای حملاتی هر چند کوچک و ناموفق به فرهنگ ایران بسوزانند؟ اساساً کشورهای غربی تا به حال برای ارج نهادن به مردم کدام کشور با اصلاح فرهنگی کدام ملت، چنین هزینه‌هایی را متقبل شده‌اند که برای ایران، یعنی کشوری که با آن دائماً در حال جنگ و نزاع هستند، حاضر به انجام چنین هزینه‌هایی می‌شوند؟

سینمای ایران در جهان در نظر می‌گرفتند. از همین رو ترکیه می‌تواند با صنعت سریال‌سازی‌اش هم در پی اهداف سیاسی‌اش و الفتی آن در سطح جهانی برود و هم کسب درآمد کند اما ما هم ناچاریم به لحاظ سیاسی پرتسب به دیگران باج بدهیم تا در رویدادهای‌شان پذیرفته شویم و هم درگیر یک چرخه زیان‌ده اقتصادی در سینمای‌مان شویم. چه می‌شود که بعضی فیلمسازان ایرانی تا این اندازه برای حضور در مراسم اسکار دست و پا می‌زنند و حتی حاضرند به عنوان لژیونر کشوری دیگر در این رویداد شرکت کنند و از آن بدتر چرا عده‌ای هستند که چنین اتفاقی را افتخاری برای سینمای ایران می‌دانند؟ سال گذشته یک انیمیشن کوتاه ایرانی برنده اسکار شد و ۲ کارگردان آن وقتی برای دریافت جایزه به جایگاه آمدند، از اینکه توانستند ویزای آمریکا را بگیرند و بالاخره خودشان را به این مراسم برسانند بیشتر از خود جایزه ابراز خوشحالی کردند. این آیا افتخار

عبور از شیفتگان پرهیاهو کی اتفاق می‌افتد؟

معنای واقعی «افتخار برای سینمای ایران» را در پی دارد. آیا اینها به دنبال کسب افتخار برای سینمای ایران بودند یا چنین چیزهایی را بهانه‌ای می‌کردند برای به دست آوردن منافع خودشان و دنبال کردن چیزی که به شکلی شیفته‌گونه به آن علاقه داشتند؛ یعنی پذیرفته شدن و رسمیت یافتن توسط غربی‌ها؟ شاید تا یک دهه پیش بخش بسیار بزرگتری از جامعه ایران نسبت به چنین اخبار و اتفاقاتی شوق و ذوق نشان می‌داد اما امروز بخش کوچکی از جامعه هنوز در همان وضعیت قرار دارند که متأسفانه حضور و تأثیرشان در فضای سینما و رسانه‌های سینمایی بسیار پرچلوهر از مقدار واقعی‌شان است. موضع جامعه ایران در قبال چنین رویدادهایی، به دلیل تجربه‌های متعددی که طی این سال‌ها از سر گذرانده، بسیار بالغ‌تر شده است اما اتفاقی که هنوز نیتانده، عبور از آن جریان‌های پر سر و صدای داخلی است.

باید چه اتفاقی بیفتد که شما حاضر شوید یک سال از تلاش برای حضور در یک مراسم سینمایی آمریکا انصراف بدهید؟ اگر این چیزها برای‌تان مهم نیست و خودتان را متعهد به زبان جهانی هنر می‌دانید، نه فرهنگ و افتخارات ایران، پس چرا درباره مسائل اجتماعی و سیاسی ایران فیلم می‌سازید؟ چرا نمی‌روید و در خود آمریکا یا فرانسه و باقی کشورهای که علاقه دارید فیلم‌های‌تان در آنجا دیده شوند، درباره مشکلات همان مناطق قصه بگویید؟ مساله این است که در این لحظه خاص تاریخی، از یک‌سو سینمای سفارتی شکست خورده و با مشکلاتی جدی روبه‌رو است و از سوی دیگر آنچه تلاش می‌شد تحت عنوان سینمای دور از خانه ایران جا و با بگیرد هم به‌شدت زمین خورده، حالا عده‌ای که شیفته حضور در رویدادهای سینمایی غرب هستند، به روش‌های عجیب و غریبی به حساب می‌دهند که هر چه برای سینمای ایران عایدی نداشته باشد، آگاهی از

یک سوال مهم و ویژه دیگر هم اینجا پیش می‌آید که مربوط به همین دوره خاص مراسم اسکار است. یعنی دوره‌ای که بیشترین حضور همزمان فیلمسازان ایرانی در آن اتفاق افتاده و از آن سو آخرین مهلت ارسال آثار به آمریکا در همان سالی است که ارتش این کشور به خاک ایران تجاوز نظامی کرده است. قبلاً یک سال سینمای ایران به دلیل توهینی که در داخل آمریکا به پیامبر اسلام شده بود، از حضور در مراسم اسکار انصراف داد. بسیاری از سینماگران می‌توانند بگویند ما این توهین را جدی نمی‌دانستیم یا به ساختارهای بالادستی ایالات متحده ربطش نمی‌دادیم اما وقتی نه یک توهین لفظی، بلکه تجاوز نظامی به ایران صورت گرفته، آن هم از جانب ارتش رسمی ایالات متحده، آیا باز هم می‌شود بهانه آورد که ما وارد دعوای مذهبی نمی‌شویم یا این را اقدامی از سوی نهادهای رسمی جامعه آمریکا به حساب نمی‌آوریم؟ می‌شود از بسیاری فیلمسازان ایرانی پرسید دقیقاً

